

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال چهارم - شماره اول - بهار ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۱

تحلیل ماهیت معشوق و سیر تحول آن در اشعار قیصر امین پور

(ص ۳۰۸ - ۲۹۱)

محمد رضا روزبه^۱ (نویسنده مسئول)، قدرت الله ضرونی^۲
تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۱۸
تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۲/۴

چکیده:

یکی از ساحت‌های اصلی ادبیات فارسی، ساحت غنایی آنست، که شاعران در آن، از عواطف و احساسات درونی خویش سخن می‌گویند، این نوع ادبی بیش از هر چیزی بر حول محور عشق و عاشقی می‌چرخد و شاعران در آن، حرف‌های درونیشان را خطاب بمعشوق در لباس شعر می‌آرایند. در این میان، طرز نگاه هر شاعری نسبت بمعشوق، با شاعران دیگر، دارای تفاوتها و تشابهاتی است، قیصر امین پور از جمله شاعرانی است که نگاهی خاص نسبت بمعشوق دارد، معشوق در شعر او دارای ماهیتی پاک و عقیف است، که شاعر با او عشق ورزی پاک و عقیفانه ای دارد. معشوق در آثار نخستین وی بیشتر معشوقی آسمانی و ازلی است، اما پس از گذار از این دوران، شاعر به فردیت خویش نزدیک میشود و معشوقی زمینی با مایه‌های آسمانی و آنیمایی در اشعار او جلوه میکند. در این مقاله به تحلیل ماهیت معشوق و سیر تحول آن در اشعار قیصر امین پور خواهیم پرداخت، و در آن چهره معشوق شعر او را با تکیه بر آثارش به تصویر خواهیم کشید.

کلمات کلیدی:

شعر معاصر، قیصر امین پور، عشق، معشوق، آسمانی، زمینی، آنیمایی

۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان rayan.roozbeh@yahoo.com
۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان gh_zarouni@yahoo.com

مقدمه:

عاشقانه زیستن همواره از وجوه بارز زندگی شاعران ما بوده است. تا جایی که میتوان گفت ارزشمندی شعر هر شاعری، بسته به میزان بهره‌مندیش از این موهبت الهی است، ارکان اصلی این طرز تفکر عاشقانه را - که عمیقترین عاطفه انسانی را تشکیل میدهد - عشق و عاشق و معشوق تشکیل میدهند، که هر شاعری بسته به بینش و آگاهی نسبت به این مفاهیم و تجربه‌هایی که در ارتباط با آنها دارد، به توصیف این مفاهیم می‌پردازد. در این میان، طرز نگاه شاعران نسبت به معشوق و توصیف ویژگیهای آن، دنیای پر رمز و رازی را در شعر فارسی بوجود آورده است، که عمری به درازنای حیات بشری و عاطفه انسانهای مشرق زمین دارد. این معشوق پر رمز و راز، در طول حیات شعر فارسی دچار تحولات زیادی شده است، معشوقی که در ادوار نخستین شعر فارسی جنبه‌ای زمینی و قابل دسترس داشت، با ظهور ادبیات عرفانی در هاله‌ای از تقدس و ابهام و رازناکی فرورفت و به معشوقی کلی و دست‌نیافتنی تبدیل شد. هرچند در برخی از ادوار مثل مکتب وقوع، جنبه‌های عینی تری یافت، اما کلی بودن و معلق بودن بین زمین و آسمان، از ویژگیهای اصلی آن بود. پس از عصر مشروطه بدلیل تحولاتی که در سرزمین ما رخ داد، شاعران به جنبه انسانی عشق، توجه بیشتری نشان دادند و پس از آن هم نیمه بعنوان طلایه‌دار سبک جدید، عشق به رونده (انسان) را مبنای کار خود قرار داد. پس از این دوره، معشوق به تدریج از کلیت خود فاصله گرفت و به سمت فردیت پیش رفت و ماهیتی «دیگر سان» نسبت به معشوق در ادبیات قدیم پیدا کرد. ماهیتی که برای شناخت و توصیف آن باید دیوانهای شعر شاعران معاصر را از این دیدگاه مورد نقد و تحلیل قرار داد. قیصر امین پور از جمله شاعرانی است که معشوق در اشعارش جایگاهی ویژه دارد، این پدیده در اشعار او دچار تحولات زیادی شده است و به مرور زمان تکوین و تکامل یافته است تا به فردیت خویش رسیده است. اگر دوران شاعری قیصر را به دو دوره تقسیم کنیم، دوره اول شامل مجموعه‌های «در کوچه آفتاب»، «تنفس صبح»، و دفتر دوم «آینه‌های ناگهان» میشود و دوره دوم شامل دفتر اول مجموعه‌های «آینه‌های ناگهان»، «گلها همه آفتابگردانند»، و «دستور زبان عشق» میشود، در دوره اول شاعر به توصیف معشوق از منظر ادبیات سنتی می‌پردازد، و توصیفاتش تفاوت چندانی با شاعران دیگر ندارد. اما در دوره دوم، شاعر برای توصیف

معشوق، به تجربه‌های درونی خویش استناد کرده است و از توصیفات مکرر و کلیشه‌ای دوری گزیده است. معشوق در این اشعار دارای ماهیتی پاک و عقیف است که شاعر با او عشق ورزی پاک و عقیفانه‌ای دارد. معشوق در شعر او معشوق سطحی و ساده انگارانه رمانتیکهای چند دهه قبل از انقلاب نیست، بلکه وجودیست که در ابعاد روح و روان شاعر ریشه دوانیده است و او را به درک بالایی از مفهوم عشق رسانیده است. غرض از تدوین این مقاله، نشان دادن سیر تحولی ماهیت معشوق در اشعار قیصر امین پور است که در طول حیات شعری او دائماً در حال تکوین و تکامل بوده است. لذا با توجه به تاریخ انتشار دفاتر شعری او، سیر تحولی ماهیت معشوق را در اشعار وی پیگیری خواهیم کرد.

تحلیل بحث :

دوران شاعری قیصر، با مجموعه رباعیات او تحت عنوان «در کوچه آفتاب» آغاز میشود. معشوق در این رباعیات بیشتر معشوقی آسمانی و ازلی است، که شاعر به تقلید از اشعار عرفانی قدما به توصیف آن پرداخته است، معشوق در این دفتر هنوز در عمق وجود شاعر، درونی نشده است و آن دنیای پر رمز و رازی، که بعدها در مجموعه‌های بعدی وی جلوه میکند، در اینجا مشاهده نمیشود. شاعر در این دفتر بر اساس سنتهای شعری گذشته و اشعار عارفانه قدیم، در جدال همیشگی عقل و عشق در ادب عرفانی، جانب عشق را گرفته است: انسان که تویی هیچ کس آگه به تو نیست / راهی ز فراز عقل کوتاه به تو نیست / هر چند تو را هزار ره باشد، لیک / جز راه دل از هیچ رهی ره به تو نیست (مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۴۱۳)

وی همانند شاعران گذشته اعتقاد دارد که معشوق آسمانی (خداوند) را براحتی نمیتوان دریافت، و تنها از طریق دل و عشق است که میتوان بارقه‌هایی از آن را دریافت: ای عقل که وا مانده صدها رازی / تا چند به چون و چند می پردازی؟ / یاران سفر عشق به پایان بردند / تو مرد نه ای، هنوز در آغازی (همان: ۴۳۵)

بیشتر اشعار این دفتر تجلی گاه افکار عاشقانه شاعر نسبت به معشوق آسمانی (خداوند) است. مفاهیمی مثل: به هر جای جهان که بنگری جلوه‌ای از جمال خداوند را خواهی دید:

ای صاحب عشق و عقل دیوانه تو حیران توآشنا و بیگانۀ تو
دیدار تو را همه نشانی دادند ای در همه جا، کجاست پس خانۀ تو
(همان: ۴۱۶)

و اینکه انسانها در این جهان مانند غریبه‌هایی هستند که باید روزی به معشوق ازلی بیوندند:
در دل عطش عشق خدایی ما راست دیوانه و صلیم وجدایی ما راست
هرچند در این جهان غریبیم همه خود از سر غربت آشنایی ما راست
(همان: ۴۳۶)

و اشاراتی به میثاق عهد الست و «بلی» گفتن انسانها در مقابل عشق به معشوق ازلی:
اسطوره بی بال پریدن ماییم پروانۀ بی پریم و بی پرواییم
«لا» گوی خدایان و «بلی» گوی خدا ماییم که در حجم زمان تنهاییم
(همان: ۴۴۸)

دفتر دوم قیصر «تنفس صبح» است که اشعار او آخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت شاعر را شامل میشود، در این دفتر کمتر با توصیفات عاشقانه مواجه میشویم. شاعر در اینجا به موازات شرایط اجتماعی زمان که کشور درگیر جنگ تحمیلی بود، به ستایش شهادت و شهیدان و ائمه اطهار پرداخت، البته این ویژگی، ویژگی عمده اکثر اشعار آن دوران را تشکیل میداد، بطور کلی شعر در آن دوران «متأثر از شرایط سیاسی، اجتماعی، غالباً بافت و بیانی شعارگونه و محتواگرا داشت و قویاً بازتاب روح جمعی و انعکاس محرکات و پدیده‌های اجتماعی بود.» (روزبه، ۱۳۸۸: ۱۳۰) ستایشهای شاعر از رهبر، ائمه اطهار، شهیدان معمولاً در بافتی غنایی مطرح میشود. وضعیت معشوق در این دفتر - هرچند کم‌رنگ تر - دنباله وضعیت معشوق در مجموعه «در کوچه آفتاب» است و همچنان رویکردی آسمانی نسبت به معشوق دیده میشود:

بیهده نیست عاشقی وای که چیست عاشقی بی خبریست عاشقی، عشق خبر نمیکند
جمله زبان و بی سخن سوز چو شمع و دم مزین جز به درون خویشتن شمع سفر نمیکند
(مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۳۹۹)

مجموعه «آینه‌های ناگهان»، بصورت دو دفتر جداگانه منتشر میشود، در دفتر دوم که اشعار سالهای (۶۶-۶۴) را شامل میشود، باز رویکردی متفاوت نسبت به معشوق دیده نمیشود، در این دفتر هم مثل مجموعه «تنفس صبح» کمتر توصیف معشوق دیده میشود. و این هم

با تحولات اجتماعی آن سالها که شاعر در میانه جنگ تحمیلی قرار دارد در ارتباط است. در آن سالها، ذهن شاعر بیشتر مشغول سرودن اشعاری در ارتباط با جنگ و ستایش دلاوریهای رزمندگان و شهیدان است و اگر هم در برخی اوقات نیم نگاهی به معشوق دارد، دنباله همان نگاهی است که در دفتر اول و دوم نسبت به معشوق آسمانی داشته است:

خوشا از نی خوشا از سر سرودن خوشا نی نامهای دیگر سرودن
 نوای نی، نوای بی نوایی است هوای ناله هایش نی نوایی است (همان: ۳۶۳)
 یا: حالیا دست کریم تو برای دل ما سر پناهی است در این بی سرو سامانها
 (همان: ۳۵۵)

پس از این، در دفتر اول مجموعه «آینه‌های ناگهان» که اشعار سالهای (۶۷-۶۷) را در بر میگیرد. با دنیای پر رمز و راز معشوق در شعر قیصر مواجه میشویم، پس از این مجموعه جهشی عمیق در کیفیت شاعری قیصر، نسبت به معشوق دیده میشود، در این مجموعه که پس از سالهای جنگ سروده شده است، شاعر به فردیت خویش برگشته است و تا حدودی از فضای جنگ و نگاه جامعه گرا فاصله گرفته است «در یک منظر کلی بمنظور تبیین سیر تحول درونی شعر در دو دهه (۶۰ و ۷۰) میتوان آنرا به سه دسته تقسیم کرد:

۱- دوره شعر انقلاب و جنگ

۲- دوره شعر جامعه گرا از سالهای نیمه دوم دهه شصت به بعد

۳- دوره شعر انسانگرا یا فرد مدارانه سالهای پس از جنگ «(روزبه، ۱۳۸۳: ۱۳۰) شعر قیصر با سرودن مجموعه آینه‌های ناگهان (دفتر اول) وارد مرحله سوم این تقسیم بندی شده است، در این مجموعه شاعر، به فردیت خویش برگشته است و نگاهی به عاطفه و عمق احساس خویش انداخته است. برای وی فرصتی پیش آمده است، تا آرزوهای عاطفی و عاشقانه خود را بسراید. از این مجموعه به بعد است که تحولی عظیم در نگاه قیصر نسبت به معشوق ایجاد میشود و این مفهوم بطور کامل در روان شاعر، درونی و نهادینه میشود، معشوق او دیگر، معشوقی معمولی نیست که بتوان براحتی ماهیت آن را تشخیص داد، در بسیاری از موارد تلفیقی از معشوق آسمانی و زمینی است «بسیاری اوقات دوگونه عشق انسانی و عشق الهی موصوف در تغزلات «گیتیان» و «عارفانه» آنقدر با هم شبیه اند که تشخیص و تمییز آندو ممکن نیست، چون شاعران صوفی، عشق عرفانی را بشکل تمثیلات

عشق انسانی تصویر میکنند.» (ستاری، ۱۳۸۶: ۶۴) معشوق آنچنان در عمق وجود شاعر نفوذ پیدا کرده است که باید همیشه در کنارش باشد، لحظاتی که شاعر بدون او و دور از اوست نه هستها برایش مفهومی دارند و نه بایدها و آرزوها، بغض کرده و غمگین در گوشه‌ای مینشینند و لبخندهای لاغر خود را برای روز مبادا ذخیره میکند. برای شاعر روز مبادا همان روزیست که معشوق آرزوهای او که سنگ‌صبور روزگار دلتنگی شاعراست در کنارش نباشد: وقتی تو نیستی / نه هستهای ما / چونانکه بایدند / نه باید ها ... / مثل همیشه آخر حرفم / و حرف آخرم را / با بغض میخورم / عمری است / لبخندهای لاغر خود را / در دل ذخیره میکنم / باشد برای روز مبادا! / اما / در صفحه‌های تقویم / روزی به نام روز مبادا نیست / آن روز هرچه باشد / روزی شبیه دیروز / روزی شبیه فردا / روزی درست مثل همین روزهای ماست / اما کسی چه میداند؟ / شاید / امروز نیز روز مبادا / باشد! / وقتی تو نیستی / نه هستهای ما / چونانکه بایدند / نه باید ها ... / هر روز بی تو / روز مبادا است! (مجموعه اشعار، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۱)

پس از این در شعر «نه گندم، نه سبب» چهره واقعی معشوق شعر قیصر را با تمام ویژگیهایش مشاهده میکنیم، وی برای توصیف معشوق خود تمام معشوقهای شعر سستی را فرا میخواند، انگار شاعر، تمام عشقهای اسطوره‌ای گذشته را تجربه کرده است. معشوق او در این شعر سرآغازیست برای نوعی از شعر که در آن معشوق دارای ماهیتی پاک و عفیف است و غالباً معشوقی زمینی (همسر) است که در بیشتر موارد با معشوق آسمانی و آنیمایی آمیخته میشود. معشوق در این شعر، دقیقاً پاسخ این سؤال است، که آیا حضرت آدم (ع) فریب زیبایی معشوق (حوا) را خورده است یا نه. «این سؤالی است که در آغاز آفرینش، با انسان بود، شاید بتوان آن را علت العلل وجود شعر، و یا شعر را همزاد این سؤال شگفت و ابهام آلود دانست، آیا آدم به نوبه خویش در بیان زیبایی «حوا» و چیستی آن نکوشید؟ مسئله چیستی «حوا» ست که آدم ابوالبشر، طاعت او را شیرینتر میداند و برای جلب رضایتش فراموشکار میشود؟» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۲۱۰) به اعتقاد قیصر، عشق به معشوق (حوا) آدم را فریب داده است، این معشوق (حوا) با معشوق شاعر که بعدها به نام او اشاره میکند در ارتباط است:

نه گندم و نه سیب / آدم فریب نام تورا خورد ... / بتها، الهه‌ها / پیکر تمام خدایان را / صورتگران / به نام تو تصویر میکنند. (مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۲۶۵-۲۶۴)

وی همچون الهه های شعر، روح شاعر را برای سرودن شعر ترغیب میکند و با تمام معاشیق شعر کهن همزاد است و نام دیگری برای آنهاست:

امروز هم / از کیمیای نام تو / این واژه های خام / در دستهای خسته من / شعر میشوند... / نام تو نام دیگر شیرین ... نام تو نام دیگر لیلا... نام تو نام دیگر سلماست (همان: ۲۶۶-۲۶۵) در آخرین منظومه شاعر، هنرمندانه نام معشوق خود را هم میبرد:

نام کوچک تو / شرح هزار نام بزرگ خداست / زیرا هزار نام خدا / زیباست! (همان: ۲۷۰) قیصر، عشق را تا سطح اتحاد عاشق و معشوق بعنوان دو انسان صاحب کرامت ارتقا میدهد، آنها در یکدیگر محو میشوند و به اتحاد میرسند « اتحادی که موجب کمال آدمی است؛ بدون این که یکی غالب باشد و دیگری مغلوب، یکی قهار باشد و دیگری مقهور، انگار یکی بی دیگری ناقص است. » (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۲۰) آنجا که میسراید:

ما هر دو در بهار / در یک بهار / چشم بدنیا گشوده ایم / ما هر دو / در یک بهار چشم به هم دوختیم / آنگاه / ناگهان متولد شدیم / و نام تازه ای بر خود گذاشتیم (مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۲۷۳)

عاشق (شاعر) بی نام معشوق حتی احتمال بودن و زیستن را هم ندارد: اما من / بی تو / حتی یک لحظه احتمال ندارم / چشمان تو / عین الیقین من / قطعیت نگاه تو / دین من است / من از تو ناگزیرم / من / بی نام ناگزیر تو می میرم. (همان: ۲۷۶-۲۷۵) پس از این در مجموعه «گلها همه آفتابگردانند» شاعر ابیاتی سروده است که - درست مثل دفتر اول آینه های ناگهان نشان میدهد که وی قصد ندارد به توصیف معشوق از نگاه شاعران سنتی پردازد:

این دردها به درد دل من نمیخورند / این حرفها به درد سرودن نمیخورند / شیواست واژه های رخ و زلف و خط و خال / اما به شیوه غزل من نمیخورند (همان: ۱۸۲)

در این مجموعه، قیصر به توصیف معشوق از نگاه خاص خویش پرداخته است، وی بدرستی دریافته است که بسیاری از شاعران به تجربه ای واقعی از مفهوم عشق نرسیده اند

و توصیف معشوق برای آنها، صرفاً طرحی برای سرودن شعر است، آنجا که در توصیف روزگار جوانی خویش میسراید:

«به آی روزگار... های حسرت دروغکی / غم فراق دلبر به خواب هم ندیده همیشه بیوفا / به جور کردن سه چار بیت سوز ناک زورکی ...» (همان: ۱۳۹)

بنابراین او قصد دارد در این مجموعه، حاصل تجربه های خویش را نسبت به معشوق واقعی به تصویر بکشد، معشوقی که آن را با عمق وجود خویش احساس کرده است و تجربه های عاشقانه شاعر در وجود او تجلی پیدا کرده است. معشوق در این دفتر بیشتر بدو صورت جلوه کرده است ۱- معشوق زمینی (عشق به همسر) که بوضوح در اشعار این مجموعه دیده میشود و شاعر، ارزشمندترین بخش وجودی خویش - عشق پاک و بی ریای خود - را نثار معشوق میکند، این معشوق زمینی (همسر) گاهی انگاره های عشق عارفانه را برای شاعر تداعی میکند، عشق به او یاد آور عشق عارفان، نسبت به معشوق ازلی است.

۲- معشوق آنیمایی که با جلوه های خاص خویش بر روح شاعر تجلی کرده است، انگار، شاعر از عهد قدیم این زن جاودانه را همراه خویش داشته است و پا به پای او رشد کرده است. اولین شعر این مجموعه همزاد عاشقان جهان «۲» است که معشوقی تلفیقی در آن جلوه کرده است، ابتدا شاعر با آوردن واژه های عرفانی، عشقی عارفانه را برای مخاطب تداعی میکند، وی میخواهد سماعی عارفانه با معشوق داشته باشد، برای این کار خانقاه او و معشوق، دفتری سفید و قدیمی است:

میخواهم از کنار خودم برخیزم / تا باتو درسماع در آیم / این دفتر سفید قدیمی / این صفحه، خانقاه من و توست (همان: ۱۰۶)

پس از این معشوق در روح شاعر بصورت الهه الهام جلوه میکند و با آنکه معشوقی است و رای معشوقهای زمینی، اما کار معشوقهای زمینی را انجام میدهد. معشوق در این شعر تلفیقیست از عشق زمینی با مایه های آنیمایی - آسمانی، و در عین حال تصویر کاملی است از عشق به همسر در شعر قیصر:

وقتی تو / در هیأت الهه الهام / آرام و بی صدا / مثل پری شناور در باد / یا مثل سایه پشت سرم راه میروی / و دفتر و مداد و کتاب را / که در کف اتاق پراکنده اند / از روی فرش کوچکمان جمع میکنی / بی آنکه گرد هیچ صدایی / بر لحظه سرودن من سایه افکند / آرامش

حضور تو عطر خیال را / برخلسه وار خلوت من می پراکند. (همان: ۱۰۷) در اینجا معشوق به روابط ملموس زندگی برگشته است و با آن معشوق کلی در ادبیات قدیم کاملاً فاصله گرفته است، بطور کلی در دوره معاصر «کلیت معشوق در شعرهای غنایی - که یکی از خصوصیات شعر کلاسیک ما بود - خیلی کمتر میشود. در این دوره چهره معشوق آشکارتر شد. شعرا از شکل موهوم معشوق گریزان شدند و به مسائل ملموس تری درباره عشق و روابط عاشقانه میان دو انسان روی آوردند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۲) در ادامه این منظومه، معشوق، شاعر را به یاد انگاره های عشق عارفانه می اندازد، و شاعر لوازم عشق عارفانه را در معشوق زمینیش متجلی می بیند:

وخرقه تبرک من دستهای توست (مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۱۰۷)

همانطور که صوفیان قدیم، خرقة تبرک را از دست پیر و مرادی بزرگ میپوشیدند، اینجا هم شاعر خرقة تبرک را از دست معشوق خویش پوشیده است، معشوق پیر و مراد اوست که این مسئله نشانگر عظمت معشوق در شعر قیصر است. این معشوق (همسر) دوباره به کارهای روزمره میپردازد و زمینی میشود:

گاهی بیا وپشت سرم لحظه ای بمان / دستی بروی شانه من بگذار / تا از فراز شانه من / این سطرهای درهم و برهم / این شعرهای مبهم خط خورده را / در دفترم بخوانی / تا سطرهای تار روشن شوند. (همان: ۱۰۷)

شاعر در ادامه باز، انگاره های عشق عارفانه را از معشوق طلب میکند و چای را که از دست معشوق مینوشد با شراب عارفان مقایسه میکند:

بعد.... / یک استکان چای! / (پس از خستگی) / این هم شراب خانگی ما! / بی ترس محتسب (همان: ۱۰۸)

پس از آن دوباره نگاه معشوق او را به سمت خانقاه عارفان رهنمون میسازد: آنگاه / در خانقاه گرم نگاه تو / ما هر دو بال دریال / بر سطرهای آبی این دفتر سفید / پرواز میکنیم / این اوج ارتفاع من وتوست! (همان: ۱۰۹-۱۰۸)

این نوع عشق به معشوق (همسر) در ادامه این دفتر باز هم تکرار میشود: گلهای خانه تو را می شناسند / و با طنین خوش گام تو آشناوند / وقتی به سر وقتشان میروی / وقتی که با ناز / دستی بروی سر و گوششان میکشی / یا آبشان میدهی (همان: ۱۱۹)

همانطور که قبلاً گفتیم، یکی دیگر از جلوه‌های معشوق‌دراین مجموعه، معشوق «آنیمایی» است که در شعر وی جلوه کرده است، در این نوع شعر، معشوق بصورتی جلوه میکند که انگار از همان آغاز در روح و روان شاعر حضور پایدار و مداوم داشته است و از همان آغاز پا به پای شاعر رشد کرده است « هر مرد در جهان درونی خود تصویر زنی جاودانه را با خود دارد نه جلوه و تصویر این یا آن زن بخصوص را ... از آنجا که این تصویر ذهنی ناخود آگاهست و در نتیجه همیشه بطور ناخودآگاه بر محبوب و معشوق پرتو افکن و بازتابیده میشود، یکی از دلایل بسیار نیرومند، جاذبه و دل‌باختگی و انزجار است، مراد از این زن جاودانه در روانشناسی یونگ «Anima» است. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۲۸) شاعر با این زن جاودانه و آرمانی است که در دل شبهای تار، و در خلوت خیال خویش، سرود جاودانه « دوستت دارم » را تکرار کرده است :

من از عهد آدم تو را دوست دارم از آغاز عالم تو را دوست دارم
چه شبها من و آسمان تا دم صبح سرودیم نم نم : تو را دوست دارم
نه خطی، نه خالی! نه خواب و خیالی! من ای حس مبهم تو را دوست دارم
(مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۱۷۱)

این معشوق که از آغاز همراه روح شاعر بوده است و شاعر از عهد ازل وی را دوست داشته است، همان زن جاودانه روان اوست، این زن جاودانه در اشعار دیگر قیصر، تبدیل به زنی اسطوره‌ای و فرا زمینی میشود « زن اسطوره ای و فرا زمینی، مادینه هستی و تکیه گاه وجود ... که رنگ و بوی معنوی دارد، و معشوقی است که شاعر به ستایش آن بر میخیزد»

(کاظمی، ۱۳۸۸: ۸۶) زن دلخواهی که شاعر در هیأتی شگفت به توصیف آن پرداخته است:
نه در خوابم، نه بیدارم، سرا پا چشم دیدارم که می آید به دیدارم، زنی نادیدنی امشب
زنی با مویی از شب شب تر و روی زشبنم تر میان خواب و بیداری، چو رؤیا دیدنی امشب
برایش سفره تنگ دلم را می‌کشایم باز بساطی گل به گل رنگین، بساطی چیدنی امشب
(مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۲۰۹-۲۰۸)

حتی اگر این معشوق در کنار شاعر حضور فیزیکی نداشته باشد وی دست به آفرینش او میزند:
حتی اگر نباشی، می آفرینمت چونانکه التهاب بیابان سراب را (همان: ۲۱۷)

پرسش در مورد ذاتِ معشوق همواره در روان انسانها جاری بوده است، پرسش برای راز قدرت عشق و این نکته که انسان چگونه میتواند شخص دیگری را آنچنان برتر از خود بیندارد که گاهی حتی تاحد پرستش او را عزیز و محترم بشمارد، « پاسخ به این سؤال کم و بیش رسالت هر اندیشه‌ای است و نقش شاعر در بیان زیباتر این اندیشه، رسالت بزرگ اوست، آنجا که به پاسخی میرسد، این تمام پاسخ نیست، بلکه آغازی دیگر، برای شگفتی و بی پاسخی است. (کاظمی، ۱۳۸۸: ۲۰۱)

ای خواهشی که خواستنی تر ز پاسخی با چون تو پرسشی، چه نیازی جواب را ؟
(مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۲۱۷)

به روی تو روشن چراغ چشم کی میشود روشن، نشد جواب سؤالی که داشتم
(همان: ۲۲۲)

برای عاشق، درد و رنجی که از عشق و دوری از معشوق حاصل میشود توصیف ناپذیر است، شاید از نگاه شاعر (عاشق) تنها کسی که میتواند حرفهای دل او را گوش کند، معشوق است، معشوقی که اگر برای لحظاتی هرچند کوتاه، پای سخنان عاشق بنشیند، تمام درد و رنج سالیان عاشقی را از دوش خسته عاشق بر میدارد، هرچند با دیدن معشوق درد و رنجی برای عاشق باقی نماند و با آمدن او تمام لحظات هجران و دوری از معشوق فراموش میشود، همان که سعدی میسراید:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
(سعدی، ۱۳۷۷: ۷۴۵)

اما به هر حال وجود او تکیه‌گاه‌هست برای روح شاعر، تا حرفهای درونش را با او در میان بگذارد، معشوق در بسیاری از موارد «سنگ صبوری است که در مقابل شاعر قرار میگیرد و شاعر دردها و آرزوهای خود را (که گاه شکایت از خود معشوق است) در ابیات پراکنده‌ای خطاب به او بیان میکند.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۵۳) شاید هر انسان عاشقی حرفهای درونی خویش را در عالم خیال خود، بارها با معشوق زده باشد، اما گفتن آن حرفها برای عاشق «رو در رو» و در مقابل معشوق کاریست دشوار و اگر هم حرفی زده شود حرفی است از هزاران! این مسئله ناشی از دغدغه‌هایی است که همواره در ذهن عاشق وجود داشته است، شاید یکی از این دغدغه‌ها، دل زود رنج و حساس معشوق باشد که تاب

شنیدن حرفهای عاشق را ندارد، قیصر، این درد و اشتیاق درونی صحبت با معشوق را و اینکه نمیتواند حرف درونش را - که همان «دوستت دارم» است - با معشوق در میان بگذارد، در غزلی زیبا به تصویر کشیده است، اضطرابهای درونی عاشق در هنگام زدن این حرف با معشوق، هزاران درد و تردید ناگفتنی را در ذهن شاعر بوجود آورده است. ردیف «بزنم یا نزنم؟» که شاعر برای این شعر انتخاب کرده است بسیار با فضای شعر متناسب است و تأثیر آن را دو چندان کرده است :

حرفها دارم اما بزنم یا نزنم؟
 همه حرف دلم با تو همین است که «دوست...»
 عهد کردم دگر از قول و غزل دم نزنم
 گفته بودم که به دریا نزنم دل اما
 از ازل تا به ابد پرسش آدم این است :
 به گناهی که تماشای گل روی تو بود
 دست بر دست همه عمر در این تردیدم :
 با توام؟ با تو! خدارا! بزنم یا نزنم؟
 چه کنم؟ حرف دلم را بزنم یا نزنم؟
 زیر قول دلم آیا بزنم یا نزنم؟
 کو دلی تا که به دریا بزنم یا نزنم؟
 دست بر میوه حوا بزنم یا نزنم؟
 خار در چشم تنها بزنم یا نزنم؟
 بزنم یا نزنم؟ ها؟ بزنم یا نزنم؟
 (مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۲۰۲-۲۰۱)

در این مجموعه در کنار گونه های متنوع عشق به معشوق که ذکر شد، توصیف معشوق آسمانی و ازلی هم، همچنان دیده میشود. بخصوص در اشعاری که رنگ و بوی اشعار عارفان سبک عراقی در آنها دیده میشود :

زبس بی تاب آن زلف پریشانم، نمیدانم؟
 چواشکی سرزده یک لحظه از چشم توافتام
 حبابم، موج سرگردان طوفانم؟ نمیدانم
 چرا در خانه خود عین مهمانم؟ نمیدانم
 (همان: ۱۸۰)

یا ابیات دیگری که یادآور میثاق الست عاشقان با خداوند است :

عهد بستم با تو از عهد قدیم
 آن همه قول و قرارم هیچ هیچ
 روب روی آفتاب روی تو
 ذره ام، گردم، غبارم، هیچ هیچ
 (همان: ۲۱۵)

«دستور زبان عشق» بعنوان آخرین مجموعه شاعر، از لحاظ ماهیت معشوق، دنباله مجموعه «گلها همه آفتابگرداند» میباشد که شاعر در آن، شیوه های عشق ورزی را که در آن

مجموعه شروع کرده بود، در اینجا به مرز پختگی و زیبایی میرساند، اولین شعر این مجموعه شعری است با عنوان «قطار می‌رود» که شاعر در آن به توصیف لحظه جدایی میان عاشق و معشوق پرداخته است، این نحوه جدایی برگرفته از تجربه های شخصی شاعر است و با نحوه جدایی عاشق و معشوق در ادبیات قدیم کاملاً متفاوت است. در آن اعصار، جدایی معشوق از عاشق غالباً با وسایلی مثل «محمل و کجاوه» و همراه با کاروان صورت می‌گرفت، اما در ادبیات معاصر بدلیل وارد شدن پدیده ها و صنایع پیشرفته در زندگی، مسافرت معشوق به سرزمینهای دور دست با وسایل پیشرفته دیگری صورت می‌گیرد، این مسافرت بسته به محیط عاشقان و دسترسی آنها به امکانات مختلف، با مسافرت دیگران متفاوت است، قیصر امین پور در مناطق جنوبی دنیا آمده بود، در آنجا خط ریل راه آهن، مسیر ارتباطی شهرهای مختلف بود، بنابراین معشوق او برای مسافرت، از این وسیله نقلیه استفاده می‌کند و او را تنها می‌گذارد، قیصر هنگامیکه می‌خواهد به توصیف این جدایی بپردازد، برای بدرقه معشوق به ایستگاه قطار می‌رود و یکی از تلخترین لحظه های زندگی عاشقانه خویش را به تصویر میکشد، جدایی او از معشوق، جداشدنی است خاص، که حاصل تجربیات شخصی اوست:

قطار می‌رود / تو می‌روی / تمام ایستگاه می‌رود / و من چقدر ساده ام / که سالهای سال / در انتظار تو / کنار این قطار رفته ایستاده ام / وهمچنان / به نرده های ایستگاه رفته / تکیه داده ام (همان : ۷)

برای شاعر رفتن معشوق به منزله رفتن تمام ایستگاه است، وقتی معشوق می‌رود شاعر چاره‌ای جز این ندارد که در کنار ایستگاه منتظر بماند و بر نرده های ایستگاه تکیه بدهد، هرچند برگشت او تا حدودی غیر ممکن است و شاعر نشستن به انتظار او را ناشی از ساده بودن خود میندارد، اما چاره‌ای جز انتظار برای او مقدور نیست، باشد که روزی برگشتی در کار باشد. محیط شاعران، برای عشق و عاشقی در ادوار مختلف شعر فارسی با هم تفاوت داشته است در گذشته بدلیل دور بودن معشوقها و مستور بودن آنها، حضورشان در جامعه کم‌رنگتر بود و عاشقان برای دیدار آنها باید بر سر کوی دلدار، ماهها و سالها چشم انتظار می نشستند تا دور از چشم رقیبان، نگاهی از دور بر چهره معشوق داشته باشند، تا با اینکار اندکی از اندوه نشسته بردل خویش را تسکین دهند، شاید در این میان،

معشوق هم، آهنگ اشتیاق دل‌دردمند آنان را بشنود و بیش از این آزار این رمیدگان سر درکمند را نپسندد. اما در دنیای معاصر بدلیل تحولات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی... و حضور هرچه بیشتر معشوق در اجتماع، دیدار آنها برای عاشقان بسیار ساده‌تر از گذشته است، یکی از مکانهای تجلی این معشوق، فضای درس و دانشگاه است، در این محیط، شاعر عشق پاک و شاعرانه خویش را با معشوق آغاز میکند، اینجا دیگر از حجاب میان عاشق و معشوق در ادبیات کلاسیک خبری نیست، عشق شاعر، در فضایی فرهیخته سیر میکند، عشق او عشقی است شاعرانه و دیرپا که با بخشهایی از روان انسان ارتباط پیدا میکند، که بیشتر موجد لذت روحی - عاطفی است تا جسمی - غریزی. اساس مهرورزی او بر احترام به معشوق بعنوان یک انسان نهاده شده است نه ابزاری برای لذت جسمی. «وی در روابط عاشق و معشوق، اصالت را به اتصال روح دو انسان میدهد نه اتصال جسمشان» (زرقانی، ۱۳۸۷: ۳۸۶) این شعر که همزاد عاشقان جهان (۳) نام دارد، نمونه کامل عشق ورزی پاک قیصر به معشوق زمینی خود میباشد:

اما... اعجاز ما همین است / ما عشق را به مدرسه بردیم / در امتداد راهرویی کوتاه / در آن کتابخانه کوچک / تا باز این کتاب قدیمی را / که از کتابخانه امانت گرفته ایم / یعنی همین کتاب اشارات را / با هم یکی دولحظه بخوانیم / ما بی صدا مطالعه کردیم / اما کتاب را که ورق میزدیم / تنها / گاهی بهم نگاهی... / ناگاه / انگشتهای «هیس»! / ما را / از هر طرف نشانه گرفتند / انگار / غوغای چشمهای من و تو / سکوت را / در آن کتابخانه رعایت نکرده بود! (همان: ۸-۹) عشقهایی از اینگونه، توسط بسیاری از عاشقان تحصیل کرده تجربه شده است، عاشق در اینجا به تقلید از منظومه‌های عاشقانه قدیم پرداخته است، بلکه نگاه امروزی خویش را نسبت به معشوق، با زبانی کاملاً امروزی به تصویر کشیده است، محیطی که شاعر در آن با معشوق، عشق ورزی را به تماشا نشسته است، با واقعیتهای عاشقانه زندگی او کاملاً همخوانی دارد، هنرمندی شاعر در انتخاب کتاب مورد مطالعه عاشق و معشوق بسیار زیباست، برآستی چرا شاعر از میان اینهمه کتاب، کتاب اشارات را برای مطالعه خود و معشوق در نظر گرفته است؟ آیا منظورش از کتاب اشارات، کتاب واقعی «اشارات و تنبیهات» است. یانه، منظورش معنای ایهامی آن، اشارات نظرمیان عاشق و معشوق است؛ به نظر میرسد مطالعه آنها مطالعه عشق است، و ورق زدن آنها، ورق زدن

کتاب عشق و عاشقی است که با نگاه کردن بهم صورت میگیرد، فریاد بیصدای چشمهای آنان، غوغایی در کتابخانه به راه انداخته است؛ بنابراین کتابدار بناچار در لباس پاسبانان و رقیبان به آنها تذکر میدهد، تا سکوت را رعایت کنند! در ادامه این دفتر باز جلوه های معشوق آنیمایی را مشاهده میکنیم، که شاعر در تمام فضاها و مکانها دنبال آن حس غریب و مبهم و دوست داشتنی است :

دلم را ورق میزنم / بدنبال نامی که گم شد / در اوراق زرد و پراکنده این کتاب قدیمی / بدنبال نامی که من... / من شعرهایم که من هست و من نیست / توی آشنا، ناشناس تمام غزلهای / بدنبال نامی که او... / بدنبال اوپی که تو؟ (همان: ۱۹) از نمونه های دیگر عشق ورزی پاک و عفیف قیصر « شعر سفر در هوای تو » است که در آن شاعر عظمت معشوق را به تصویر میکشد، وی زیبایی معشوق خود را حتی برتر از زیبایی حضرت یوسف میدانند، در واقع معشوق در بسیاری از اشعار او از جمله این شعر، «مثل اعلای و جاهت و نماد یک زیبایی غیر قابل تصور است » (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۵۷)

وی گلگشت در هوای معشوق را خوشترین نوع سیر و سفر میدانند. شاعر در توصیف زیبایی معشوق از اسم شهرهای تفریحی ایران مثل اصفهان، شیراز، مشهد ... استفاده میکند که با گلگشت در دنیای زیبای معشوق کاملاً متناسب است :

ای حُسن یوسف دکمه پیراهن تو	دل میشکوفد گل به گل از دامن تو
جز در هوای تو مرا سیر و سفر نیست	گلگشت من دیدار سرو و سوسن تو!
آغاز فروردین چشمت مشهد من	شیراز من اردیبهشت دامن تو
هر اصفهان ابرویت نصف جهانم	خرمای خوزستان من خندیدن تو
من جز برای تو نمیخواهم خودم را	ای از همه منهای من بهتر، من تو
هرچیز و هرکس روبه سویی در نمازند	ای چشمهای من، نماز دیدن تو!

(مجموعه کامل اشعار، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۵)

این نحوه توصیف در شعر او ادامه پیدا میکند و شاعر معشوق خویش را در نهایت عظمت و زیبایی توصیف میکند:

ای مطلع شرق تغزل، چشمهایت	خورشیدها سرمیزند از پیش پایت
ای عطر تو از آسمان نیلوفری تر	پیچیده در هُرم نفسهایم، هوایت ...

پس دست کم بگذار تا روز مبادا در چشم من باقی بماند جای پایت
(همان: ۴۱)

معشوق در شعر قیصر، محملی است که شاعر می‌خواهد درد و رنج‌های خویش را فقط با او در میان بگذارد، چرا که فقط اوست که دردهای عاشق را می‌فهمد و گفتگویی عاشقانه با او می‌تواند تسکینی برای دل شاعر باشد. شاعر از او می‌خواهد تا الهه الهام شعرش باشد و فوت و فن شاعری را به او بیاموزد:

پیش بیا! پیش بیا! پیشتر!
دوست ترت دارم از هرچه دوست
دوست تر از آنکه بگویم چقدر
فوت و فن عشق به شعرم ببخش
تا که بگویم غم دل بیشتر
ای به تو من از خود من خویشتر
بیشتر از بیشتر از بیشتر
تا نشود قافیه اندیشتر
(همان: ۴۲)

اوست که باید قدر عشق و اندوه عاشق را - که ناشی از عشق راستین او به معشوق است - دریابد:
قدر اندوه دل ما را بدان هرچه شد انبوه ترگیسوی تو
قدر روح خسته و مجروح من! می‌شود انبوه تر اندوه من!
(همان: ۴۲)

یکی از نمونه‌های اصلی ستایش معشوق در اشعار قیصر «شعر رؤیای آشناست» که در آن، عالم پر رمز و راز معشوق با همهٔ جوهش به تصویر کشید شده است. شاعرمانند پیکر تراشی ماهر، نشسته است و معشوق خویش را باتیسهٔ خیال در وجه دلخواه خویش آفریده است، سپس به ستایش او پرداخته است. این معشوق از همان آغاز و از بدو تولد در روح شاعر حضوری پایدار داشته است:

باتیسهٔ خیال تراشیده ام تو را در هر بتی که ساخته ام دیده ام تو را!
رؤیای آشنای شب و روز عمر من! در خوابهای کودکم دیده ام تو را
(همان: ۴۴)

همانطور که قبلاً هم گفتیم یکی از وجوه تشخیص معشوق در شعر قیصر، عشق به همسر و برگزیدن او بعنوان معشوق قابل ستایش در شعر اوست، درغزل «رؤیای آشنا» این طرز نگاه نسبت به معشوق بشکل زیبایی دیده میشود، معشوق در این شعر بقدری با معشوق

آسمانی، آرمانی و آنیمایی پیوند میخورد که بسختی میتوان فقط بُعد زمینی آن را در نظر گرفت، بلکه باید گفت معشوقی است زمینی با لعابی آسمانی که با معشوق آنیمایی پیوند خورده است :

از هر نظر تو عین پسند دل منی هم دیده، هم ندیده، پسندیده ام تو را
زیبا پرستی دل من بی دلیل نیست زیرا به این دلیل پرستیده ام تو را
با آنکه جز سکوت، جوایم نمیدهی در هر سؤال از همه پرسیده ام تو را
از شعر و استعاره و تشبیه برتری با هیچکس بجز تو نسنجیده ام تو را (همان: ۴۵-۴۴)

این معشوق در شعرا و آنقدر عظیم و پاک است که همه صورتگران چین، زیبا شناسی نظری را پیش چشمان وی آموخته اند:

صورتگران چین همه انگار خوانده اند زیبا شناسی نظری پیش چشم تو (همان: ۴۷)
او سر انجام دیوان شعرش را به چشمهای مهربان معشوق، که الهام بخش روح شاعرند، تقدیم میکند. چشمهایی که راز ابدی عشق را برای شاعر تفسیر کرده اند، پس چه چیزی شایسته تر از دیوانی شعر، برای تقدیم به آنان:
چیزی نداشتم که کنم پیشکش، بجز دیوان شعر مختصری پیش چشم تو (همان: ۴۷)

نتیجه :

معشوق در شعر قیصر همواره در حال تکوین و تکامل بوده است تا به فردیت خویش رسیده است، معشوق در مجموعه شعر نخستین او بیشتر معشوقی آسمانی و ازلی است که شاعر به توصیف آن از دیدگاه شاعران سنتی پرداخته است و بیشتر اصطلاحات عارفان قدیم را نسبت به معشوق ازلی در این دفتر آورده است، پس از آن در مجموعه های «تنفس صبح» و دفتر دوم مجموعه «آینه های ناگهان» بدلیل مسائل اجتماعی و پدیده جنگ تحمیلی، کمتر با توصیفات عاشقانه مواجه میشویم، بلکه بنا به شرایط اجتماعی زمانه، شاعر بیشتر به ستایش مفاهیمی مثل جنگ و ستایش شهیدان و رزمندگان... پرداخته است، اما در سه مجموعه آخر شاعر، یعنی دفتر اول مجموعه «آینه های ناگهان»، «گلها همه آفتاب گردانند» و «دستور زبان عشق» با دنیای پر رمز و راز معشوق در شعر قیصر مواجه میشویم که دنیایی است ویژه او. وی در این مجموعه ها تجربه ها و عواطف شخصی خویش را

نسبت به معشوق به تصویر کشیده است. معشوق در این مجموعه‌ها بصورت معشوقی پاک و عفیف جلوه میکند و شاعر با او عشق ورزی پاک و عفیفانه ای دارد، در بسیاری از موارد، این معشوق زمینی (همسر) با معشوق آسمانی و آنیمایی پیوند میخورد.

فهرست منابع :

- ۱- آربن پور، یحیی (۱۳۸۷)، از صبا تا نیما (جلد اول و دوم) چاپ نهم، تهران: انتشارات زوار .
- ۲- ----- (۱۳۸۷)، از نیما تا روزگار ما، چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوار .
- ۳- امین پور، قیصر (۱۳۸۷)، مجموعه اشعار، چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید .
- ۴- حسن لی، کاووس (۱۳۸۶)، گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، چاپ دوم، تهران: نشر ثالث .
- ۵- جعفری، مسعود (۱۳۸۶)، سیر رمانتیسیم در ایران، (از مشروطه تا نیما) چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- ۶- روزبه، محمدرضا (۱۳۸۸)، ادبیات معاصر ایران (شعر)، چاپ چهارم، تهران: نشر روزگار.
- ۷- ----- (۱۳۷۹)، سیر تحول غزل از مشروطیت تا انقلاب، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنه .
- ۸- ----- (۱۳۸۳)، شرح تحلیل و تفسیر شعر نو فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات حروفیه .
- ۹- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۷)، چشم انداز شعر معاصر ایران، چاپ سوم، تهران: نشر ثالث .
- ۱۰- ستاری، جلال، (۱۳۸۶)، عشق صوفیانه، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- ۱۱- سعدی (۱۳۷۷)، دیوان غزلیات، بکوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ نهم، تهران: انتشارات مهتاب.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۳- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، انواع ادبی، چاپ سوم (ویرایش چهارم)، تهران: نشر میترا.
- ۱۴- ----- (۱۳۸۶)، سیر غزل در شعر فارسی، چاپ هفتم، تهران: نشر علم، (چاپ اول علم) .
- ۱۵- صبور، داریوش (۱۳۸۴)، آفاق غزل فارسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار .
- ۱۶- کاظمی، روح الله (۱۳۸۸)، سیب نقره‌ای ماه، (نقد غزلهای حسین منزوی)، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید .
- ۱۷- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۱)، جویبار لحظه‌ها، چاپ چهارم، تهران: انتشارات جامی .